بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 12 بهمن 1392.

بحث سر این بود که آیا ولد ولد جانشین ولد می شود یا خیر. خب روایاتی را آوردیم که اثبات می کرد جانشینی ولد ولد نسبت به ولد را. روایت سعد بن ابی خلف را به عنوان روایتی که ممکن است معارض با ان روایات تلقّی شود نقل کردیم و اینکه یک بحثی مطرح بود که مرحوم شیخ صدوق را به عنوان مخالف در مسئله ذکر کردند و گفته اند که شیخ صدوق قائل هست که ولد ولد در همه شئون شأن ولد را ندارد. ولد حاجب جدّ است ولی ولد ولد حاجب جد نیست. و استدلال شده بود برای ایشان به روایت سعد بن ابی خلف. عرض کردم که این عبارت سعد بن ابی خلف را که به عنوان معارض ذکر شده بود یک بحث هایی داشتیم در مورد اینکه اصلا صدوق چه می خواهد بگوید. یک نکته ای را در تکمیل مطلب عرض کنم. قبل از شهید اول این نسبت به صدوق که صدوق جد را با نوه هر دو را با هم به آنها ارث می دهد، این مطلب مختلف علامه حلی هم هست. حالا من تتبع کامل نکردم در کتاب ها. در شرایع نبود ولی در مختلف علامه حلی این مطلب وارد شده است. احتمالا باید در دیگر کتب علامه هم باشد. عبارت شهید اول را که ما و جالب اینجا است که علامه حلی عین عبارت شیخ طوسی را در رد کلام شیخ صدوق آورده است در استبصار با این حال توجه به نکته ای که شیخ طوسی عبارت شیخ صدوق را مربوط به طعمه فهمیده است و همان را هم نپذیرفته است اصلا به آن توجه نکرده است و خب این در واقع از همان جا ناشی شده است بعدی ها مثل شهید اول در قواعد و فوائد و همچنین در دروس هم هست عین همین مطالب را که آورده است. تصور کرده اند که مخالفت شیخ صدوق در مورد اصل ارث بردن جد به همراه نوه نوه است. یعنی در واقع جد را هم در طبقه اول ارث کأنه تلقی کرده اند. در حالی که عرض کردم هم عبارت خود شیخ صدوق واضح است یک مقداری صدر و ذیلش را نگاه کنیم که مربوط به طعمه است. فقط چون بحث طعمه و ارث خیلی از هم تفکیک نشده است در کلمات اینها. اینها را همه را یک کاسه در یک جام ی آورند گاهی اوقات ابهام ایجاد می شود. شیخ صدوق روایت های طعمه را در همین باب میراث الاجداد آورده است. مراجعه فرمایید قبل از همین روایت سعد بن ابی خلف در فقیه، روایت قبلی اش صریح در طعمه است و آنجا آورده است. اینها را از هم دیگر تفکیک نکرده اند که کدامش ارث مستقیم است و کدامش ارث به طعمه است کأنه یک نوع شأن به اصطلاح مرتبه ای از مراتب ارث تلقی کرده اند امثال اینها. یعنی مشکل یک مقدار عدم تفکیک و ابهام عبارت های اینها هست که عرض کردم حتی شیخ صدوق هم اعتراضی که به فضل بن شاذان می کند ناشی از عدم تفکیک بین ارث و طعمه است. بحث فضل بن شاذان در مورد ارثی است که در مقابل طعمه است و ایشان بحثش در مورد ارثی هست که طعمه را هم شامل می شود. این است که محط کلام شیخ صدوق و فضل بن شاذان دو چیز است. نزاعشان در واقع نزاع لفظی است. خب اینجا این یک تکمیلی بر عرض قبلی ما است. اما در مورد خود روایت سعد بن ابی

سؤال:

پاسخ: من آدرس مختلف را ننوشته ام. مختلف دقیقا نه ننوشته ام آدرس مختلف را. ولی در مختلف هست همین بحث همراه با اجداد آیا به اصطلاح آیا همراه با نوه آیا اجداد ارث می برند یا خیر اگر می خواهید آدرس مختلف را پیدا کنید عین عبارت استبصار را ایشان آنجا آورده است عین عبارت استبصار را در مختلف بزنید و پیدایش کنید همان جا آدرسش را هم می توانید پیدا کنید. عرض کنم خدمت شما بحث در مود آ« روایت حالا از این بحث کلام شیخ صدوق که بگذریم بحث این است که خود روایت سعد بن ابی خلف آیا معارض هست یا نیست و بر فرض معارض بودن آیا جمع عرفی دارد یا خیر و بالأخره باید با روایت سعد بن ابی خلف چه کرد. عرض شد که وجوهی را به عنوان حالا ممکن است بگوییم که روایت سعد بن ابی خلف با روایت های دیگر جمع عرفی دارد. وجه اول جمع عرفی اش این بود که کلمه جد را به معنای جد الإبنه یا جد البنات إبنه بگیریم که عرض شد این جمع عرفی نیست و بسیار خلاف ظاهر است. وجه دوم اینکه روایت س عد بن ابی خلف را همچنان که شیخ طوسی و شیخ صدوق فهمیده اند به طعمه مربوط بدانیم که ما این وجه را پذیرفتیم و گفتیم حتی ما احتمال می دهیم که ذاتا ظهور روایت سعد بن ابی خلف در این حد نباشد. اگر این را کسی هم نپذیرد که روایت سعد بن ابی خلف ذاتا ظهورش مربوط به بحث طعمه نیست با قرائنی که در جلسات قبل عرض کردیم لا اقل به عنوان جمع عرفی بسیار جمع عرفی خوبی است و هیچ مشکل یبین اینها نیست. حالا بر فرض اینکه اینها جمع عرفی نداشته باشند چه باید کرد؟ یک وجه این بود که ما بر تقیه حمل کنیم روایت سعد بن ابی خلف را به عنوان تقیه کنار بگذاریم. بگوییم محمول بر تقیه است. اینجا البته تقیه در فرضی هست که آن جمع عرفی و اینها را نپذیریم تقیه در طول آنها هست. در مورد تقیه اینجا یک مسئله ای وجود دارد این است که هیچ یک از عامه به مفاد این روایت سعد بن ابی خلف فتوا نداده اند. عامه میراث بر را دو گروه می دانند. یکی اصحاب الفرائض هستند یک گروه میراث بر هستند یک گروه دیگر عصبات هستند به تعصیب ارث می برند این هم دو دسته در فرضی که این گروه ها نباشند، یک بحث میراث بالقرابه هم مطرح هست ارث ذوی الأرحام که خب آن مورد بحث است که آیا به ذوی الارحام ارث بدهیم یا ارث ندهیم. میراث بالفرائض را خب همان فرائض مذکور در کتاب می گیرند و نوه را داخل در بنات الإبنه نمی گیرند. اینها می گویند فرزندان مستقیم، دختر یا پسر، اینها مثلا حالا پسر را که مثلا جزو فرض بر ها نمی برند. پسر را جزو عصبه می دانند. دختران یا دختر بنت واحده را فرض بر می دانند و اگر فرض بر زیاد آمد از فرض آن بقیه اش را می گویند که به عصبه داده می شود. اگر فرض بری هم نباشد، باز عصبه مطرح است اگر فرض بر و عصبه هم

ببینید عصبه یک بحث مفصلی دارد، یک عصبه اصلی داریم و یک عصبه تبعی داریم. عصبه اصلی اش پسرانی هستند که یا خویشاوندانی که از طریق پسر خویشاوندی داشته باشند. خودش باید پسر باشد یا از طریق پسر، از طریق پسر هم باید خویشاوند باشد. بنابر این مثلا عمو عصبه است، پدر عصبه است. جد پدری عصبه است. ابن العم، عم عصبه است. اما آن چیزی که خودش دختر باشد، دختر در صورت های خاصی آن را عصبه می دانند حالا نمی خواهم وارد چیزش بشوم بعضی از صورت ها یک نوع به وسیله برادرشان تعصیب به اینها سرایت می کند. فرض کنید نوه پسری را اینها ولو دختر باشد نوه پسری را تعصیب برایش قائل هستند. بنت الإبن را به اعتبار اینکه إبن آن تعصیب هست تعصیب را به برادرش سرایت می دهند یک قوانینی دارد حالا بماند آن قوانینش. ولی بنت الإبنه را هیچ کس داخل تعصیب هم نمی داند. بنت الإبنه، بنات الإبنه که این روایت هست بنات الإبنه نه فرض بر هستند نه داخل در تعصیب هستند، جد داخل تعصیب است. بنات الإبنه را در فرضی که جد وجود نداشته باشد آنجا ممکن است از باب اولوا الارحام به آنها بدهیم. ولی آن به شرطی که جد وجود نداشته باشد. اینها اتفاقی هست که با وجود جد به بنات الإبنه چیزی نمی رسد. اما اگر نباشد آن اختلافی هست بعضی ها می گویند که میرسد و بعضی ها می گویند که نمی رسد که حالا آن بحث ارث اولوا الارحام بین ابو حنیفه و حنفیه قائل هستند می رسد مالک و اینها قائل هستند که نمی رسد آن یک بحث دیگر است. ولی در مفروض کلام که جدی وجود دارد و بنات الإبنه ای وجود دارد هیچ کس قائل نیست که بنات الإبنه ارث می برد و این روایت پنج ششم اش را می گوید که به بنات الإبنه داده شود. و جدش یک ششم فقط برای آن قائل شده است. این کاملا مخالف عامه است و به هیچ وجه، هم این دسته روایات مخالف عامه است این روایت، هم سایر روایت هایی که بنات الإبنه را جانشین بنت قرار می دهند و کلش را می دهند، هر دو اینها مخالف عامه است. بله این یک مقداری مخالفت عامه اش کمتر است چون یک کمی بر آن عصبه که یک ششم است برای آن قائل شده است ولی طبق نظرات اهل تسنن باید همه اش به جد داده شود. بنات الإبنه هیچ سهمی این وسط نمی برد.

در مورد اینکه حمل به تقیه آیا نیاز هست که در حمل به تقیه ما قولی از عامه وجود داشته باشد تا روایت را حمل به تقیه کنیم خب بحثی است که در اصول مطرح است. حمل به تقیه را از باب مرجّحات بخواهیم تلقّی کنیم، واضح است که نمی شود قولی اگر نباشد نه چه مرجحات منصوصه را مطرح کنیم نه چه مرجحات غیر منصوصه را بخواهیم مطرح کنیم وقتی دو قول هست که هر دو مخالف عامه است ترجیحی از جهت مخالفت عامه بودن وجود ندارد. پس بنابر این اینکه ما یک روایت را ترجیح دهیم چون مخالف عامه است این فرع این است که مخالفت عامه اختصاص داشته باشد به آن روایت ولی اگر هر دو طرف روایات متعارض هر دو شان مخالف عامه هسئند این که معنا ندارد. بله یک معنای دیگری تصویر می شود آن این است که اگر یک دسته روایات را به جهتی ما ترجیح دادیم یا مرجّحات منصوصه یا غیر منصوصه، آن روایتی که قرار است کنار گذاشته شود به جهتی که آن جهت مخالفت عامه نیست حالا خب آن روایت را چه کار کنیم؟ برای اینکه طرح مطلق نکنیم از جهت صدوری بگوییم صادر شده است بگوییم ممکن است شخص بگوید که برای اینکه تخطئه راویان ثقه نکنیم، این یک وجهی این باشد که بگوییم که آنها صادر شده است ولی تقیتا صادر شده است. حلا چطور تقیه تصویر می شود ان که در بعضی از روایات هست که امام علیه السلام گاهی اوقات یک مطلبی را نقل می کردند برای اینکه فتوای شیعیان یک دست نباشد. مختلف باشد برای اینکه شناخته نشوند که اینها همه شان به یک شکل مخالف عامه و یک فتوای واحد را تلقی می داند. خب این تصویر د ارد. تصویرش مشکلی ندارد ولی دلیل اثباتی ما بر این مطلب نداریم. دلیل اینکه ما باید حتما این را حمل بر تقیه کنیم، ادله حجیت خبر خبری را که بعد از خبر هم باید حمل به تقیه کنیم نمی گیرد. ما دلیل نداریم که باید

سؤآل:

پاسخ: نه ثمره خاصی هم ندارد. من ثمره خاصی برای این قول به ذهنم نمی رسد. علی أی تقدیر ادله حجیت خبر ثقه، خبر ثقه ای که بر فرض صدور قابل اخذ نیست باید حمل بر تقیه شود آن را شامل نمی شود. ما دلیل نداریم که ادله حجیّت خبر این خبر را می گیرد. تا بعد از گرفتن بگوییم حالا که این صادر شده است چاره ای نداریم جز اینکه بگوییم که حالا که تقیتا صادر شده است آن هم با همین توجیهی که امام علیه السلام اینها را چیز کرده است. ما دلیلی بر این مطلب نداریم. علاوه بر اینکه ثمره ای هم نداریم خیلی هم پرداختن به این بحث مهم نیست. مهم این است که ما باید علم به این روایت را به خودشان رد کنیم حالا آیا صادر شده اند نشده اند، ما هم نسبت به اصل صدور این جور اخبار و اینکه بر فرض صدور به چه جهت صادر شده اند نیازی نیست که اظهار نظری کنیم. آن که هست این است که این روایت به هر حال قابل اخذ نیست. فرض این است که به جهتی از جهات ما ادله شرعیه داریم که حجّت نیست. وقتی از حجّیّت افتاد یا اخبار علاجیه را شامل دانستیم از باب مرجّحات منصوصه یا بنابر تعدی از مرجّحات منصوصه به غیر منصوصه، مثلا یکی از مرجّحات را ابعدیّت من قول عامه گرفتیم. در ما نحن فیه مثلا این جوری بگوییم که آن این است که روایاتی که می گوید که همه اش را بدهیم به بنات الإبن این ابعد از قول عامه است. آن که می گوید یک ششم آن را به جد بدهیم بالأخره یک یک ششمی هم مطابق قول عامه در آن وجود دارد آن هر دو مخالف عامه است ولی آن ابعد هست مثلا جزو مرجّحات غیر منصوصه ابعدیّت من قول العامه را تلقی کنیم خب اگر آنها را هم به هر حال حالا به هر نکته ای یا کثرتی، هر چیزی آن روایت های دیگر معارض با روایت سعد بن ابی خلف را ترجیح دادیم خب روایت سعد بن ابی خلف را عرض کردم ممکن است حمل بر تقیه اش وجه دارد ولی وجه آن بلا دلیل. ما دلیل خاصی برای آن نمی بینیم و نیازی هم نمی بینیم که حتما یک روایت را برایش توجیح بدانیم. ما چه می دانیم که آیا صادر شده است یا نشده است، اشتباه کرده است راوی یا بله گاهی اوقات در مقام یک بحث کلامی که هستیم که مرحوم شیخ طوسی در استبصار و تهذیب خیلی وقت های برای بحث کلامی حالا می خوانیم عبارت را می گوید اینجا یا راوی اشتباه کرده است یا محمول بر تقیه است. آن حالا عیب ندارد از باب اینکه کسی آن که چطور می شود ائمه معصومین علیهم السلام حرف های متناقض بزنند آن حمل به تقیه را برای حمل مشکل کلامی اشکال ندارد آنجا مطرح شود. یا اینکه می گوییم یا راوی اشتباه کرده است یا امثال اینها. حالا مرحوم شیخ حمل به تقیه در جایی که موافقت مذهب عامه نباشد اصلا نمی کند. آن سبکش نیست. ولی خب ممکن است برای حل مشکل کلامی کسی این صحبت ها را مطرح کند ولی ما نیازی نمی بینیم که این بحث را به یک نتیجه مشخصی

سؤآل:

پاسخ: ما شاهد نداریم. خب معنایش همین است که گفتند دیگر در ما نحن فیه همین است دیگر روایت های دیگر گفته اند که تقیه ای است. لازم نیست با عنوان تقیه بودن تصریح کنند. همین که قول حق را بیان کنند و آنها از این بفهمند که ر وایت تقیه ای است کافی است دیگر.

سؤآل:

پاسخ: ما نحن فیه این است که روایت سعد بن ابی خلف معارض روایت های بسیار زیادی هست. آن روایت های بسیار زیاد می تواند قرینه باشد بر اینکه این روایت مثلا محمول بر تقیه باشد. عرض کردم ما نیازی نمی بینیم که روایتی که مطروح هست، وجه صدورش، آیا اصلا صادر شده است یا نشده است و وجه صدور آن را بیان کنیم. این هم این وجه.

در مورد روایت سعد بن ابی خلف یک بحث سندی باقی ماند. یک بحث این است که اصلا روایت سعد بن ابی خلف، طریق مشیخه صدوق با حسن بن محبوب شروع می شود آیا نیاز هست بررسی سندی شود یا خیر یکی اینکه بر فرض اینکه نیاز به بررسی سندی باشد این س ندش چطور است. در سندش بحث دوم چون کوتاهتر است ابتدا عرض کنم در سندی که شیخ صدوق در مشیخه به حسن بن محبوب نقل کرده است سند این است محمد بن موسی بن متوکّل از عبد الله بن جعفر حمیری و سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب خب همه شان ثقات هستند محمد بن موسی بن متوکّل را هم قبلا بحثش را کردیم که از مشایخ اصلی شیخ صدوق هست و از موارد قدر متیقّن قاعده اکثار روایت اجلا هست. اکثار روایت اجلا را هم به طور خیلی وسیع قائل نباشیم این مقدار هایش دیگر خیلی واضح است که مشایخ اصلی بزرگان حتما ثقات هستند. پس از جهت سند گیری نیست. ولی بحث کبروی که آیا اصلا نیاز هست ما برای بررسی اسناد فقیه به مشیخه مراجعه کنیم یا نیاز نیست؟ پاسخ این مطلب این است که یک مطلبی در رجال مطرح است که آیا از طریق داشتن یک نفر در مشیخه جزو توثیقات عام شمرده می شود یا خیر؟ این را مرحوم آقای خویی در مقدمه معجم رجال الحدیث در بحث توثیقات عامه یکی اش را از توثیقات عامه ای که ذکر کرده اند، طریق داشتن شیخ صدوق به راوی در مشیخه کتاب من لا یحضر الفقیه ذکر می کند و استدلال و پاسخش را می آورد من حالا به چکیده استدلال اشاره می کنم و پاسخ مرحوم آقای خویی پاسخ خوبی است و من تکمیل تر پاسخ را با افزودن نکات بیشتری در مقدمه درایه النور این بحثش را آورده ام. درایه النور یک قسمتی معرفی من لا یحضر الفقیه دارد یک بحثی آنجا هست به نام مشیخه فقیه و توثیق عامه هست که ذیل بحث را مطرح کردم آن بحث در بحث ما نحن فیه هم دخالت دارد که در ذیل آن هم اشاره کردم. حالا من اشاره اجمالی به آن بحث بکنم. شیخ صدوق در مقدمه فقیه عبارتی دارد گفته است که بعد از اینکه می گوید که من در این کتاب بنا ندارم همه روایات را بیاورم فقط روایت های مفتی به و این جور چیزها را می اورم روایت هایی که اعتقاد دارم که حجت بین من و خدا هم هست بعد از آن این عبارت را می آورد می گوید

وَ جَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعَوَّلُ وَ إِلَيْهَا الْمَرْجِعُ مِثْلُ كِتَابِ

چیز و شروع می کند لیست بلند بالایی از کتاب ها را ذکر کردن. خب بعضی ها از این عبارت تصور کرده اند که کسانی که اول سند فقیه واقع هستند کسانی هستند که صاحب کتاب هایی هستند که علیه المعوّل و الیه المرجع، یعنی طایفه به انها تعویل می کنند و مرجع طایفه هست در نقلیّات ولی این مطلب یک اشتباهی هست ایشان ذکر نکرده است کسی را که من اول سند قرار می دهم آن هم صاحب کتابی هست که من از کتاب او مطب را اخذ کرده ام. هیچ همچین چیزی نه در این روایت هست و بلکه قطعا هم این چنین نیست. که آقای خویی قرائنش را اشاره می کنند من حالا می گویم پنج شش تا قرائن مفصّل آنجا آورده ام بعضی هایش را اینجا عرض کنم. یکی از نکاتی که در آن قرائن هست این است که در مشیخه فقیه که حدود سیصد و نود و خورده ای الآن یادم نیست سیصد و نود و دو تا یا سه تا نزدیک به چهارصد عنوان هست، 55% افراد ان در فقیه یا یک روایت از آنها نقل کرده اند یا دو روایت فوقش. و اینکه کسی جزو مؤلفینی باشد که کتابش کتاب مرجع باشد علیه المعوّل، تمام اینها جزو کتب مرجع باشد که علیه المعوّل و الیه المرجع و کل فقیه فقط یکی دو تا روایت از آن نقل کرده باشد خودش فی غایه البعد هست. این یک نکته. نکته دوم اینکه بسیار از اشخاصی که در فقیه هستند حالا در مقدمه ذکر شده است مواردش را مراجعه کنید کسانی هستند که در هیچ کتاب رجالی اسم آنها نیامده است. آن چطور می شود که این علیه المعول و الیه المرجع باشد؟ ببینید گاهی اوقات کتب رجالی بعضی از راوی ها از قلمشان افتاده است. صاحب فهارس، بعضی از راوی ها را از قلمشان، اشتباه کرده اند از قلم، ولی نه راوی مشهوری که کتاب معروفی دارد که کتابش علیه المعول و الیه المرجع هست. ان دیگر این احتمال نمی رود که از قلم افتاده باشد. من سراغ ندارم از این جور روات مشهور چیزی از قلم افتاده باشد مگر نسبت به حسن بن محبوب هست که در رجال نجاشی از قلم مرحوم نجاشی افتاده است. آن هم احتمال می دهم که از نسخ موجود افتاده باشد مثلا از نسخ موجود به این معنا که نوشته بوده است اولین کسی که داده بوده است که استنساخ کند از همان اول مثلا افتاده است. سقط نسخه اصلی رخ داده باشد. علی أیّ تقدیر این خیلی مستبعد هست که اینها حالا اسامی اش آنجا هست. بعضی از آنها هستندکه در کتب رجال وارد شده اند ولی در کتب حدیثی فقط یک روایت دارند همان روایتی که در فقیه اسمش آمده است. بعضی ها هستند یعنی افراد گمنام اینگونه که در کتب رجالی اصلا وارد نشده اند که یا کسانی که در کتب رجالی به عنوان مجهولٌ معرفی شده اند تصریح به مجهول بودن آنها شده است. نمی دانم قرائن مختلفی که آنجا در مقدمه شما مراجعه کنید پنج شش قرینه هست اینها کاملا این مطلب را می رساند که کسانی که اول اسناد فقیه واقع هستند، الزاما صاحب کتاب هایی نیستند که از آنها اخذ شده است. اما حالا صاحب کتاب ها را در هر مورد چگونه می شود تشخیص داد آن خودش یک بحث طولانی است که نمی خواهم وارد شوم. تشخیص صاحب کتاب هایی که در هر روایت این روایت فقیه از آنجا گرفته شده است این نیاز به یک بحث جدی دارد که خیلی بحث های جان داری هست که به هر حال به بحث ما وابسته نیست و نمی خواهم وارد بحث آن شوم. پس بنابر این آقای سبحانی دیدم که در جایی از آقای بروجردی نقل می کنند که در مورد فقیه با استناد به این عبارت مقدمه مثلا خواسته اند بگویند که نیاز به بررسی سندی مشیخه نیست. نم خیلی مستبعد می دانم که آقای بروجردی این مطلب را فرموده باشند. احتمال زیاد می دهم که اشتباه شده باشد. و خلط شده باشد بین مشیخه صدوق و مشیخه تهذیبین. در مورد مشیخه تهذیبین این حرف ها مطرح هست و مانعی ندارد. مشیخه تهذیبین چون فرق است بین مشیخه تهذیبین و مشیخه فقیه. مشیخه تهذیبین طریق به کتب هست همچنان که شیخ به خصوص در مقدمه استبصار خیلی این مطلب را واضح می رساند، مقدمه تهذیب هم عبارت مقدمه مشیخه یک مقدار ابهام دارد ولی با توجه به استبصار واضح است که مراد چیست و صاحب معالم این را در منتقی مقدمه اش اشاره می کند که مشیخه تهذیبین، طریقه به کتب است اما مشیخه فقیه طریق به اشخاص است. و نه طریق به کتب. روی همین جهت ایشان در مشیخه تهذیبین در منتقی الجمان در مقدمه بهترین طریق شیخ طوسی را به کسانی که در تهذیب اول سند قرار داده است بهترین طریقش را از مشیخه تهذیب یا از فهرست انتخاب کرده در مقدمه اورده است که دیگر در مواردی که از افراد روایت نقل می کند آن نخواهد تکرار کند. و مشیخه را به سر سند نچسبانده است در تهذیبین. ولی در عرض کنم خدمت شما فقیه به دلیل اینکه این طریق، طریق به کتب است مشیخه را چسبانده است به

در فقیه مشیخه را به اسناد چسبانده است چون طریق به کتب است. علت اصلی اش هم همان هست که عرض کردم که نکته اصلی اش این است که در طریق به کتب، من حدس می زنم که علتش این است که یا ممکن است به همان جهت باشد که ایشان در طریق به کتب بررسی سندی را لازم نمی دانسته است به خاطر همین ذکر نکرده است. این یک جهت و جهت مهم تر یک جهت دیگر است من حدس می زنم که عمدتا جهت دیگر باشد که صاحب معالم اینها را به هم نچسبانده است چون اینکه منبع این حدیث چیست در ارزیابی حدیث خیلی دخالت دارد. اینکه مثلا بدانیم که این روایت مثلا در همین روایت محمد بن حسن بن سماعه بود در جلسه قبل اگر ثابت می شد که این روایت، روایت حسن بن محمد بن سماعه است در اینکه آن ذیل روایت مال این روایت هست خیلی اثر داشت. در به دست آوردن فتوای مؤلفین خیلی مؤثر است. به هر حال تشخیص منبع حدیث منهای بحث اینکه ما سند به کتاب را لازم می دانیم یا نمی دانیم ارزش دارد.و من حدیث زیاد می زنم که صاحب معالم نه از این باب که طریق به کتب را نیاز نمی دیده است. مبنایش این نیست و الا در مقدمه کتاب نمی اورد. به نظرم ایشان مبنایش این است که طریق به کتب را هم بررسی سندی اش را لازم می داند ولی به هر حال اینکه تشخیص این که روایت از چه کتابی اخذ شده است را منهای بحث نیازمندی یا عدم نیاز به بررسی سندی طریق به کتب، منهای او، خود اینکه بدانیم منبع حدیث چیست خیلی ارزش دارد در، یک سری بحث های دیگر هم هست حالا من وارد این بحث نمی شوم. گاهی اوقات یک بحثی هست در تعادل تراجیح که اگر دو تا نقل از یک کتاب باشد با هم دیگر فرق داشته باشند، اینها اخبار علاجیه حدیثین متعارضین اینها را می گیرد یا خیر. فرض کنید شیخ طوسی از کافی عبارت را یک جوری نقل کرده باشد در نسخ موجود ما یک جور دیگر است این اختلاف نسخه داخل در یعطی عنکما الخبران متعارضان هست یا نیست؟ اصلا این از بحث هایی است که جدی است که حتی شاید هم قول صحیح این باشد که اینها داخل در اخبار علاجیه نیست. نمی خواهم وارد تفصیل آن شوم. به هر حال یکی از بحث های جدی این است که اختلاف نسخه آیا داخل در اخبار علاجیه هست یا خیر. در آن بحث اختلاف نسخه یکی از نکاتی که هست می گویند که اگر از دو تا کتاب باشد، اینها را اختلاف نسخه نباید تلقی کنید. مثلا یکی از کافی باشد و یکی از تهذیب باشد و به هم کاری نداشته باشند اینها را نباید اختلاف نسخه تلقی کنیم. و اینها اخبار علاجیه می گیرد آنها را. ولی اگر دو تا نسخه مربوط به یک کتاب باشد، اخبار علاجیه اینها را شامل نمی شود. فواید زیادی هست در مورد تشخیص یعنی اگر ما منبع کتاب را بدانیم و فکر می کنیم صاحب منتقی به این جهت تفکیک کرده است بین طرق مشیخه تهذیب و استبصار، آن طرق را نچسبانده است تا آغاز سند تهذیب و استبصار روشن باشد ولی در مورد فقیه نکته خاصی به ذهنشان نرسیده است اینها را به هم چسبانده است گفته است که اینها فایده که ندارد طریق به اشخاص هستند و فایده ای ندارد البته خوب بود آنجا هم نمی چسباند چون یک سری فوائدی در مورد آنها هم وجود دارد هر چند به اندازه آن باز گاهی اوقات با یک پیچیدگی ها و فوت و فن هایی ممکن است در همین حال بشود منبع شناسی کرد و کارهای این وسط اثر دارد به خصوص یک سری مبانی اینجا وجود دارد که مثلا مشیخه فقیه در مورد رواه زراره را شامل می شود روی عن زراره را شامل نمی شود یک سری چیزهای این نکته ای هم وجود دارد که بهتر بود که مرحوم صاحب معالم در مورد فقیه هم این کار را نمی کرد. علی أی تقدیر حالا این بحثی که مرحوم صاحب معالم در منتقی چگونه رفتار کرده است را بگذریم اصل این بحث که طریق فقیه در مشیخه صدوق با طریق شیخ طوسی در تهذیبین متفاوت است که صاحب معالم مطرح فرموده اند کاملا درست است. وقتی که چنین شد، نتیجه می گیریم که اولا این دو تا نتیجه اینکه مشیخه فقیه را ما به عنوان یک توثیق عام تلقی کنیم نا تمام است آن بحث رجالی، ثانیا اگر ما در طرق کتب بررسی سندی را لازم ندانیم که ما لازم نمی دانیم این مطلب مربوط به فقیه نیست. و حالا این نکته را هم عرض کنم ما در برنامه درایه النور بررسی هایمان را روی سند موجود قرار دادیم. سند مشیخه تهذیب و استبصار و فقیه و اینها را هیچ کدامشان را در بررسی سندی وارد نکردیم به خاطر یک اشکالات هم ثبوتی و هم اثباتی قضیه. به خصوص در تهذیب و استبصار مشکلات جدی داریم آن مشکلاتی که قبلا اشاره کردم من جمله ما رویته تشخیص اینکه این من جمله کجا هست و کجا نیست خیلی بحث پیچیده ای دارد. در مورد تهذیب و استبصار بحثش بسیار پیچیده است. علاوه بر اینکه کبرویا در مورد تهذیب و استبصار هم عرض کردم که مبانی مختلف است که آیا نیازمند هست یا نیست این بود که ما بنای خود را در برنامه درایه النور این قرار دادیم که اصلا بررسی ما نسبت به فقط خود سند موجود باشد به مشیخه کار نداشته باشیم. اصلا مشیخه را آنجا در برنامه نیاوردیم. ولی در برنامه ای است اسناد کتب صدوق که امیدواریم حالا هر که برنامه اش آماده شد و غلط گیری هایش بشود آنجا آمدیم دو گونه رفتار کردیم یعنی این امکان را برای کاربر گذاشتیم که اگر می خواهد سند را با مشیخه ارزیابی کند اگر می خواهد بدون مشیخه ارزیابی کند. هر دو جور را برنامه ارزیابی می کند هم با مشیخه هم بدون مشیخه چون آن مشکلات تهذیبین را نداریم. آن یک برنامه ای است خصوص اسناد صدوق است آن مشکلی که ما در تهذیب داریم در مقام عمل که نمی دانیم چه طوری هم اینها را به هم متصل کنیم هم نداریم. تهذیب و استبصار اصلا مشکل عملی داریم که چه کار باید بکنیم که اینها را به هم دیگر متصل کنیم. آن که آن را از آن چشم پوشیدیم ولی در خصوص اسناد صدوق چون در مشیخه فقیه آن مشکل را نداریم که نحوه اتصالش، نحوه اتصالش موارد کمی داریم مشکلات خاصی ولی آنها قابل اغماض است حالا عرض می کنم آنها در جای خودش. جوری نیست که نشود اینها را به هم متصل کرد. ما دو گونه رفتار کردیم ارزیابی با توجه به مشیخه و ارزیابی بدون توجه به مشیخه. هر دو جورش را در چیز آورده ایم که حالا امیدواریم برنامه تکمیل شود بتوانیم کامل تر چیز کنیم.

سؤال:

پاسخ: من اصلا عرض کردم یکی از نکاتی که ما می گفتیم که خود شیخ طوسی هم این تهذیبین را طریقش را اصلا اهمیّت برایش قائل نمی شود خودش هم مبهم گذاشته است. خودش هم روشن نکرده است که مثلا حسن بن محبوب مواردی که اول سند هست این شش تا طریق هر کدام مربوط به کجاها است. کجاهایش مربوط به این است. این شش گونه طریق پنج تا با طریق من جمله است یکی از آنها مؤخر است من کتبه و مصنفاته هست اگر تعیین کننده بود نباید اینگونه به این شکل مبهم و امثال اینها ذکر می کرد. یکی از قرائن به نظر من خیلی قوی برای اینکه خود شیخ طوسی هم این طرق را انقدر برایش اهمیت قائل نیست همین ابهام و اغلاقی هست که خود شیخ طوسی در مورد اینها انجام داده است. برای اینکه یک امر می خواهم عرض کنم امر تشریفاتی باشد خب مهم نیست یک تشریفات و یک تبرکی امثال اینها باشد اشکال ندارد. ولی اگر واقعا نقش واقعی داشته باشد نباید شیخ طوسی اینگونه رفتار کند.پ

سؤال:

پاسخ: نه من خودم اکثرا راه حل هایی برای بسیاری از مواردش پیدا کردم و حالا در بعضی از راه حل هایش. ولی آن راه حال هایش بعضی هایش انقدر پیچیده است که به این راحتی ها اشخاص ممکن است حتی خیلی ها این را قبول هم نکنند امثال اینها راه حل های بسیار پیچیده ای است که چیز،

سؤال:

پاسخ: نه بحث های خیلی جدی ای دارد حالا م یک مقداری اش در آن مقاله تهذیب مقدار کمی اش را از آن قرائن واضحش را در آن قسمت چاپ شده از شیخ طوسی و مصادره کتابه تهذیب الاحکام آورده ام ولی قرائن خیلی پیچیده تری که نیاز به یک سری مقدمه و مؤخرات زیادی هست من تقریبا کل تهذیب را از کار منبع یابی اش را به صورت دستی یعنی چیزی کرده ام حالا اگر یک موقعی فرصت کنم اینها را بنویسم شاید یک چیزی حدود 500 یا 600 صفحه نوشتن جدی می خواهد.

سؤال:

پاسخ: این در مجله علوم الحدیث شماره 6 مقاله اش چاپ شده است. ولی عرض می کنم ما نتیجه ای که می خواهم از این بحث بگیرم این است که ما در مورد مشیخه صدوق ارزیابی سندی اش را لازم می دانیم بر خلاف مشیخه تهذیبین که ارزیابی سندی اش را لازم نمی دانیم. به خاطر همین در ما نحن فیه هم ارزیابی سندی روایت حسن بن محبوب را که می کنیم مشکل خاصی هم در این مورد وجود ندارد.

سؤال:

پاسخ: بله سخت است. هم بحث های نظری دارد. بحث های خیلی جدی ای دارد. در مورد فقیه تشخیص کتابش سخت تر از تهذیبین است. تهذیبین با وجود یک روشی که گاهی اوقات اخذ کردم اخذ به توسط کرده است اینکه کجاها اخذ به توسط کرده است و از چه کتابی گرفته است آنها به آن سختی سایر کتاب ها نیست. تهذیب از کتاب هایی است که کار های منبع شناختی اش از همه کتاب های دیگر آسان تر است. با وجود همین که آسان تر است پیر آدم را در می آورد. این چیزهایی هست که خیلی سخت است. یعنی کارهای می گویم من شاید سه چهار سال غیر از بحث های متعارف درسی و بحثی اش را روی همین بحث منبع یابی و اینها دنبال می کردم و این بود که کار خیلی مستمری روی آن انجام دادم ولی به هر حال در فقیه و اینها به این راحتی نیست بعضی هایش را به هر حال فی الجمله بعضی ها مثلا فقیه از محاسن اخذ کرده است از کافی اخذ کرده است بعضی هایش را می شود کارهایی کرد ولی اکثر منابعشان در دست نیست. روش اخذ آن هم روشی نیست که به راحتی بشود منبع هایش را در آورد این است که خیلی بحث های مربوط به فقیه پیچیده است. حالا بگذریم دیگر این بحث تمام است. روایت سعد بن ابی خلف بحث دیگری ندارد. دو روایت دیگری در این باب هست

دو روایت دیگر اینجا وجود دارد که به نحوه ای از انحاء معارض هست هر دو اش هم مال عبد الرحمن بن حجاج است این دو تا را

سه تا روایت دو تا مال عبد الرحمن بن حجاج هست یک روایتش احمد بن محمد بن ابی نصر است این هم فی الجمله با مطالب دیگری که گفتیم با هم معارض هست خیلی بحث جدی ای ندارند حالا آنها را انشاء الله فردا بحثش را می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد